اسلام‌پذیری ایرانیان

آقای شجاع الدین شفا در کتاب «تولّدی دیگر» نوشته است :

«**واقعیت انکارناپذیر تاریخ اینست که اسلام از راه شمشیر به ایران تحمیل شد**»![1]

این داوری شتابزده نتیجهٔ عدم تأمّل در رویدادهای تاریخی و ریشه‌های آنهاست. ماجرای دعوت ایرانیان به اسلام از روزگار پیامبر ﷺآغاز می‌شود که در ضمن نامه‌ای به **خسروپرویز**، وی را به اسلام فرا خواند و این پادشاه متکبّر، نامهٔ پیامبر اسلام را پاره کرد و به نمایندهٔ خود در «**یمن**» که «**باذان**» نامیده می‌شد، دستور داد تا پیامبر را دستگیر کند و به نزد وی روانه سازد**!** چون فرستادگان باذان به حضور پیامبر رسیدند و خواستند تا به همراه ایشان نزد خسرو رود پیامبر بدانها فرمود: اینک بروید و فردا نزد من آیید. و همین که آمدند به ایشان خبر داد که خسرو پرویز به فرمان پسرش «**شیرویه**» به قتل رسید**!** (و مأموریت شما ملغی شد). فرستادگان باذان که با خودداری پیامبر از آمدن و خبر عجیب او روبرو شدند برای کسب دستور جدید، به یمن بازگشتند در حالی که هنوز اخبار کشته شدن پادشاه ایران بدانجا نرسیده بود. آنان خبری را که پیامبر داده بود به باذان گزارش کردند و باذان مصلحت چنان دید که چند روزی صبر کند تا پیکی از ایران برسد و درستی یا نادرستی آن خبر را دریابد. چون پیک ایران رسید و خبر کشته شدن خسرو پرویز و پادشاهی پسرش را آورد، باذان و همراهان ایرانی وی دانستند که پیامبر اسلام ﷺبا توجه به فاصلهٔ ایران تا مدینه و کوتاهی مدّت، جز به الهام خداوند از آن حادثه آگاه نشده بود و از این

۱- تولّدی دیگر، ص ۲۱.

رو همگی به اسلام گرویدند و این نخستین گروه ایرانی بود که با میل و رغبت اسلام را پذیرا شدند چنانکه مورّخان نامدار و موثّق همچون ابن اثیر و ابن خلدون و دیگران ماجرای اعجاز آمیز مزبور را گزارش نموده‌اند.[1]

این روش پیامبر اسلام بود که به حکم ﴿ ٱدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلْحِكْمَةِ وَٱلْمَوْعِظَةِ ٱلْحَسَنَةِ وَجَـٰدِلْهُم بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ ﴾[2] (نّحل: ۱۲۵) از راه حکمت و موعظت، مردم را به اسلام فرا می‌خواند و شمشیر را به کار نبرد مگر هنگامی که قریش، یارانش را شکنجه کردند و برخی را کشتند و در شب هجرت، آهنگ قتل او نمودند و از دیارشان آواره ساختند و جنگ آغاز نمودند چنانکه در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ أَلَا تُقَـٰتِلُونَ قَوْمًا نَّكَثُوٓا۟ أَيْمَـٰنَهُمْ وَهَمُّوا۟ بِإِخْرَاجِ ٱلرَّسُولِ وَهُم بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ... ﴾ (توّبه: ۱۳)

یعنی: چرا با گروهی نمی‌جنگید که پیمانهای خود را شکستند و آهنگ بیرون راندن پیامبرکردند وایشان بودند که نخستین بار جنگ را با شما آغاز کردند.

امّا درگیری مسلمانان با سپاه ایران پس از وفات پیامبرﷺ ماجرای دیگری دارد که آنهم انصافاً از تحمیل دین، به زور شمشیر جدا است. ماجرا بطور خلاصه از این قرار است که پس از رحلت رسول اکرم ﷺ گروهی از قبایل عرب که در حجاز و عراق و یمن می زیستند در پیرامون پیامبر نمایانی به نامهای: **طُلَيْحَة** و **سَجاح** و **مُسَيْلِمَة** و **أسوَد عَنْسی** گرد آمدند و فتنه و آشوب بپا ساختند و جنگهای سختی را با مسلمانان آغاز کردند و شهر **مدینه** را که کانون اسلام بود، به خطر افکندند و اگر دفاع جدّی یاران پیامبرﷺ نبود آنجا را به تصرّف در می‌آوردند. در این هنگام **خالدبن ولید** از سوی **خلیفهٔ اوّل** مأموریت یافت تا آشوبگران و حامیان ایشان را بر جای خود نشاند. این گروهها بصورت قبائلی در **سواد عراق و حیره** پراکنده بودند و در میان ایشان برخی از طوائف **مسیحی** نیز دیده می‌شدند. خالد به آهنگ آرام ساختن این فتنه انگیزان به سوی سواد حرکت کرد و با برخی از قبائل **مصالحه** نمود و با گروهی دیگر کارش به جنگ کشید تا سواد و حیره را به تصرّف درآورد. **دولت ساسانی** که از زمان خسرو پرویز دشمنی با اسلام را آغاز کرده بود، از قبائل آشوبگر حمایت می‌نمود و همین کار موجب شد تا سپاه اسلام با آن دولت درگیر شود و نبردهای **ذاتُ السَّلاسِل و ثِنْی** و وَلَجَة و **أُلّیس و بادقْلی** در بین النهرین با ایرانیان پیش آید. در این مرحله بود که کار نبرد گسترش یافت و به داخل ایران کشیده شد و دولت ساسانی

۱- به «الکامل فی التاریخ» اثر ابن اثیر،ج ۲، ص ۱۶۵ و ۱۴۶ (چاپ بیروت) و تاریخ ابن خلدون،ج ۲، ص ۷۹۲ و ۷۹۴ (چاپ بیروت) نگاه کنید.

۲- (مردم را) به راه خداوندت با حکمت و اندرز نیکو فراخوان و با ایشان به بهترین روش گفتگو کن.

سرنگون گردید چنانکه مورّخان پرآوازه‌ای همچون **طبری** و **بَلاذُری** و **ابن اثیر** و **ابن خلدون** در اسناد و آثار خود این امر را نشان داده‌اند و کسی که به تاریخ با دیدهٔ تحلیلی بنگرد و از نگرش سطحی، دوری ورزد حقیقت مزبور را به روشنی درمی‌یابد همانگونه که از تاریخ نویسان معاصر، شادروان **دکتر زرّین‌کوب** می‌نویسد: «**سبب آمدن خالد به عراق چنانکه از تأمّل در قرائن برمی‌آید تنبیه اعراب عراق و هم‌پیمانان أهل ردّه بوده است لیکن ناچار منتهی به تصادم با لشکریان ایران شده و جنگها و فتحهای اسلام از آن میان پدید آمده است**»[1]

بنابراین در واقع خود دولت ساسانی پیشگام و آتش افروز و محرّک جنگ بود و سبب شد که مسلمانان بر ایران بتازند و در صدد برآیند تا سررشتهٔ فتنه را برکنند همانگونه که طبری پس از ذکر واقعهٔ «**وَلَجَه**» می‌نویسد:

«**فَانْهَزَمَتْ صُفُوفُ الأعاجِمِ وَ وَلَّوْا ... وَ قامَ خالِدٌ فی النّاسِ خَطیباً یُرَغِّبُهُم فی بِلادِ العَجَم.**»[2]

یعنی: «صفوف پارسیان درهم شکست و روی به گریز نهادند و خالدبن ولید در میان مردم برخاست و سخنرانی کرد و آنان را در حمله به شهرهای پارسیان تشویق نمود.»

علاوه بر این، از جنگ مسلمانان با دولت ساسانی، مردم حیره و بسیاری از ایرانیان خشنود شدند و آن را به منزلهٔ «**نبردی نجات بخش**» برای تودهٔ مردم شمردند. **یحیی بن آدم** در کتاب «**الخراج**» آورده است که رؤسای **سواد عراق** پس از پیروزی مسلمین، به خلیفهٔ وقت گفتند:

إنّا کُنّا قَدْ ظَهَرَ عَلَیْنا اهْلُ فارِسَ فَأَضَرّوا بنا و أساؤُوا إلَیْنا و أَخَذُوا یَذْکُرُونَ لَهُ شَیْئاً مِنْ شُرُورِهِمْ و ظُلْمِهِم حَتّی ذَکَرُوا النِّساءَ! ثُمَّ قالُوا لَهُ: فَلَمّا جاءَ اللهُ بِکُم أعْجَبَنا مَجیئُکُم و فَرِحْنا فَلَمْ نَرُدَّکُم عَنْ شیءٍ و لَمْ نُقاتِلْکُم حَتّی أخْرَجْتُمُوهُم عَنّا.[3]

یعنی: «وضع ما چنان بود که پارسیان بر ما چیره شدند و در حقّ ما آسیب و بدی روا داشتند و از بدیها و ستمهای ایشان سخن گفتند تا به جایی که از نوامیس و زنان خود یاد کردند! آنگاه به خلیفه گفتند: چون خدا شما را به دیار ما آورد از آمدنتان شادمان شدیم و نه شما را از کاری بازداشتیم و نه با شما کارزار کردیم تا آنان را از سرزمین ما بیرون راندید».

این نمونه‌ای از رفتار مأموران دولت ساسانی با مردم حیره و سواد عراق بود. پروفسور **توماس آرنولد** در کتاب ارزندهٔ «**تاریخ گسترش اسلام**» می‌نویسد:

۱- تاریخ ایران بعد از اسلام، اثر زرین کوب، ص ۲۹۵.

۲- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۵۴ (چاپ مصر).

۳- الخراج، اثر یحیی بن آدم، ص ۵۰، مقایسه شود با: الأموال، اثر ابوعبید قاسم بن سلّام، ص ۲۰۴ (چاپ مصر).

«زجر و شکنجه و تجسّس عقاید و دین در تمام مردم (ایران) یک نوع حسّ تنفّر علیه دین رسمی زرتشتی و خاندان پادشاهی که به تحمیل آن بر مردم کمک می‌نمود، بوجود آورده بود و موجب آن شد که فتح اعراب بصورت یک نوع نجات و رهایی و آزادی جلوه نماید».[1]

این شواهد نشان می‌دهد همانگونه که گفتیم مردم ایران از حکومت ستمگرانهٔ یزدگرد و اوضاع دینی آن روزگار راضی نبودند و بهمین جهت پادشاه را در برابر سپاه مسلمانان تنها گذاشتند و ارتش ایران نیز به دفاع جدّی برنخاست بدلیل آن که مورّخان گزارش نموده‌اند: **چهارهزار سپاه ایرانی** که آنان را «**سپاه شاهنشاه**» (و به اصطلاح زمان ما: گارد سلطنتی) می‌گفتند از **ابوموسی** فرماندهٔ مسلمانان، زینهار خواستند تا به سپاه اسلام بپیوندند و در محاصرهٔ **شوشتر** مسلمین را یاری کردند و همگی اسلام آوردند و سپس در **کوفه** مسکن گزیدند چنانکه بلاذُری تاریخ نویس معروف در کتاب «**فتوح البلدان**» آورده است.[2]

مهمتر از همه آنکه هیچگاه شکست نظامی موجب نشد که ایرانیانِ باستان، دین خود را ترک کنند و آیین دیگران را بپذیرند. مگر ایران در یورش **اسکندر مقدونی** از یونانیان شکست نخورد؟ ولی آیا آداب و رسوم و افکار کشور غالب را پذیرفت؟ حتّی فلسفهٔ **ارسطو** (استاد اسکندر) مدّتها پس از ظهور اسلام در ایران رواج یافت.

پس به چه دلیل ایرانیان، گروه گروه به اسلام روی آوردند و مدافعان بزرگ اسلامی در میانشان پدید آمد و خدماتی که آنها به اسلام نمودند از هیچ ملتی دیده نشد؟ چه دلیلی داشت که مفسّران بزرگ قرآن (همچون **طبری** و **زمخشری** و **بیضاوی** و **فخر رازی** و **نیشابوری** و ...) از ایران برخیزند؟ چه دلیلی داشت که محدّثان بزرگ و گردآورندگان جوامع حدیث نبوی (مانند **بخاری** و **ابن ماجهٔ قزوینی** و **ابوداود سجستانی** و **ترمذی** و ...) ایرانی باشند؟ چه دلیلی داشت که حتّی در ادبیات عرب، ایرانیانی چون **سیبویه پارسی، ابوعلی فارسی، عبدالقادر جرجانی** و **فیروزآبادی** و امثال ایشان پدید آیند و خدمات شایانی به زبان عربی نمایند؟ آیا دینی که به زور شمشیر بر آنها تحمیل شده بود، چنین دستاوردی را به بار آورد؟!

از همهٔ اینها که بگذریم، مسلمانان صدر اسلام با زرتشتیان رفتاری را در پیش گرفته بودند که با «**اهل کتاب**» داشتند و این موضوع از مسلّمات تاریخ است. مورّخان گزارش نموده‌اند که روزی **خلیفهٔ دوم** در میان گروهی از بزرگان صحابه گفت: من نمی‌دانم با مجوسیان (زرتشتیان) چه کنم؟ **عبدالرحمن بن عوف** برخاست و گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: **سُنُّوا بِهِمْ سُنَّةَ أهْلِ الكِتابِ**. یعنی: «با آنان چنان رفتار کنید که با اهل کتاب رفتار می‌کنید» خلیفه پذیرفت و چنان

۱- تاریخ گسترش اسلام، اثر توماس آرنولد، ترجمهٔ دکتر ابوالفضل عزّتی، ص ۱۴۹ (چاپ دانشگاه تهران).

۲- فتوح البلدان،اثر بلاذری (بخش مربوط به ایران)، ترجمهٔ دکتر آذرتاش آذرنوش، ص ۳۰ و ۴۱.

کردند.[1] از طرفی در اسلام هیچگاه اهل کتاب به پذیرش آیین مسلمانی وادار نمی‌شوند به همین جهت از روزگار قدیم، یهودیان و مسیحیان در میان مسلمانان می زیستند و **کنیسه‌ها** و **کلیساهای** خود را حفظ می‌کردند و به گواهی تاریخ، زرتشتیان ایران هم اجازه داشتند تا آیین زرتشتی و آتشکده‌های خویش را نگاه دارند. چنانکه قرنها آثار آنها در نواحی گوناگون ایران دیده می‌شد و خود آقای شفا از قول **اصطخری** – جغرافی دان نامدار اسلامی – نقل می‌کند که در کتاب «**المَسالِک و المَمالِک**» نوشته است: «**اکثریت مردم فارس را در حال حاضر (قرن چهارم هجری) زرتشتیان تشکیل می دهند و هیچ شهر و دهکده‌ای نیست که در آن آتشگاهی نباشد**».[2]

و نیز از **مسعودی** – مورّخ شهیر مسلمان – نقل می‌نماید که در کتاب «**مُروجُ الذَّهَب**» آورده است: «**در خراسان و نواحی دریای خزر و طبرستان و دیلم و نیز درکرمان عدّه زرتشتیان بسیار زیاد است**».[3] و همچنین از «**تذکرة الموضوعات**» اثر **مُقدَّسی** نقل می‌کند که گوید: «**در بخش غربی ایران جماعت عظیمی از خرمدینان به آیین خود باقی مانده اند**» ونیز از **ابن حَوْقَل** – جغرافی دان معروف اسلامی – در کتاب «**صورةُ الأرض**» گزارش می‌کند که نوشته است: «**در فارس، شهری و روستایی و ناحیتی نیست مگر آنکه آتشکده‌ای داشته باشد و در جبل (شمال غربی ایران) هنوز زرتشتیان در اکثریَت هستند**».[4]

آنچه آقای شفا آورده است گواهی می‌دهد که فاتحان عرب پس از گذشت چهار قرن از تصرّف ایران، مردم این سرزمین را به پذیرش اسلام وادار نکرده بودند و حتّی آتشکده‌های ایشان را ویران ننموده بودند چنانکه قرآن مجید از نابود ساختن معابد اهل کتاب منع کرده است و می فرماید: ﴿ وَلَوْلَا دَفْعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَٰتٌ وَمَسَٰجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا ٱسْمُ ٱللَّهِ كَثِيرًا ... ﴾[5] (حجّ: ۴۰) پس این خود مردم ایران بودند که به تدریج آیین اسلام را پذیرفتند و اگر مایل نبودند همانند زرتشتیان پیشین، بر آیین پدرانشان استوار می‌ماندند چنانکه هم اکنون گروهی از زرتشتیان در ایران با حفظ دین خود، به آزادی زندگی می کنند.

۱- به: الموطّأ، اثر مالک بن انس، جزء ۱، ص ۲۷۱ (چاپ قاهره) و الأموال، اثر قاسم بن سلّام، ص ۴۵ (چاپ قاهره) و الخراج، اثر قاضی ابویوسف، ص ۱۴۰ (چاپ مصر) رجوع شود.

۲- تولّدی دیگر، ص ۲۲.

۳- تولّدی دیگر، ص ۲۲.

۴- تولّدی دیگر، ص ۲۲.

۵-«و اگر خداوند، آسیب برخی از مردم را بوسیلهٔ دیگران دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد».

پروفسور **ادوارد براون** در کتاب «**تاریخ ادبیّات ایران**» در همین زمینه می نویسد: «**چه بسا تصوّر کنند که جنگجویان اسلام، اقوام و ممالک مفتوحه را در انتخاب یکی از دو راه مخیّر می ساختند. اوّل قرآن، دوّم شمشیر! ولی این تصوّر صحیح نیست زیرا گبر و ترسا و یهود اجازه داشتند آئین خود را نگه دارند و فقط مجبور به دادن جزیه (مالیات سرانه) بودند و این ترتیب کاملاً عادلانه بود زیرا اَتباع غیر مُسلمِ خلفا، از شرکت در غزوات و دادن خمس و زکوة که بر امّت پیامبرفرض بود، معافیّت داشتند**»[1]

ادوارد براون در پی سخن گذشته می‌نویسد:

«**مسلّم است که قسمت اعظم کسانی که تغییر مذهب دادند به طیب خاطر و به اختیار و ارادۀ خودشان بود. پس از شکست ایران در قادسیّه فی المثل چهار هزار سرباز دیلمی (نزدیک بحر خزر) پس از مشاوره تصمیم گرفتند به میل خود اسلام آورند و به قوم عرب ملحق شوند. این عدّه در تسخیر جلولا به تازیان کمک کردند و سپس با مسلمین در کوفه سکونت اختیار کردند و اشخاص دیگر نیز گروه گروه به رضا و رغبت به اسلام گرویدند**».[2]

ما انکار نمی‌کنیم که رفتار برخی از فرمانروایان دورۀ «**اُموی**» با مردم سرزمینهای تازه مسلمان، شایسته نبود ولی رفتار آنان، به اسلام و تربیت شدگان قرآن ربطی نداشت. آنها با **خاندان ارجمند پیامبر** ﷺ نیز درافتادند و از ستمگری دربارۀ ایشان کوتاهی نکردند. پس به بهانۀ عمل امثال **معاویه** و **یزید** و **عبدالملک مروان** و **حجّاج بن یوسف** و ... نمی‌توان همۀ مسلمانان را متّهم ساخت و با اسلام ستیزه نمود. امّا متأسّفانه آقای شفا این دو موضوع جداگانه را از یکدیگر تفکیک نمی‌نماید و همه را مشمول یک حکم قرار می‌دهد و بر مسلمانان نخستین نیز طعن می‌زند و می‌نویسد:

«**عربهای فاتح، خود را برتر از دیگران می‌پنداشتند و بویژه به ایرانیان مباهات می‌کردند و آنها را موالی (بندگان آزاد شدۀ) خود می‌خواندند و برای تحقیر آنان می‌گفتند که سه چیز است که نماز را باطل می‌کند: سگ و الاغ و ایرانی**»![3]

نویسنده گویا فراموش نموده! که این تعبیرات ناهنجار مربوط به عصر اُموی است نه صدر اسلام. **سلمان فارسی** پس از این که ایران به تصرّف درآمد، از سوی خلیفۀ مسلمین به فرمانروایی مداین گماشته شد امّا آیا کسی جرأت داشت که او را با چنان اوصافی – که آقای شفا ذکر نموده است – یاد کند؟ آیا مأموران و زیردستان سلمان به خود اجازه می‌دادند که همشهریان مهترشان را بدان صورت بخوانند؟!

---

[1]- تاریخ ادبیّات ایران، اثر ادوارد براون، ترجمۀ علی پاشا صالح، ج ۱، ص ۲۹۷.

[2]- همان.

۳- تولّدی دیگر، ص ۲۱.

نویسندهٔ تولّدی دیگر گویا خبر ندارد که پیامبر بزرگ اسلام ﷺ در بازپسین حجّ خود، در حضور هزاران مسلمان از «**برابری عرب و عجم**» سخن گفت و چنانکه در**تاریخ یعقوبی** آمده است ندا در داد: «**لا فُضِّلَ عَرَبِیٌّ عَلی عَجَمِیٍّ و لا عَجَمِیٌّ عَلی عَرَبِیٍّ إلّا بِتَقْوَی الله**».[1] یعنی: «هیچ عربی بر غیر عرب و هیچ عجمی بر عرب برتری نیافت جز در سایهٔ تقوای خدا».

با وجود این آیا باز هم باید گفت که اسلام در میان عرب و ایرانی تفاوت نهاده و به برتری نژاد عرب قائل شده است؟ یا مسلمانان نخستین، به چنین امتیازی عقیده داشتند؟! پس چرا شما رعایت انصاف نمی‌کنید و انحراف اُمویان را از تعالیم پاک اسلام، به پای دین خدا و مسلمانان پاکدین می‌گذارید؟

شما که دکتر **گوستاولوبون** فرانسوی را «**صاحبنظری از جهان غرب**»[2] می‌خوانید، جا دارد به سخن این دانشمند صاحبنظر توجّه کنید و در داوری خویش تجدید نظر نمایید.

دکتر **گوستاولوبون** می‌نویسد:

«**پیشرفت سریع قرآن موجب شده که مورّخین دشمنِ اسلام، این پیشرفت را معلول دو چیز دانسته‌اند. یکی آزادیهایی که در این دین موجود است و دیگر زور شمشیر! ولی باید دانست که این نسبت‌های ناروا روی پایه و اساس صحیحی نیست ... رسم عربها این بود که هر کجا را فتح می‌کردند مردم آنجا را در دین خود آزاد می‌گذاردند و این که مردم مسیحی از دین خود دست برمی‌داشتند و به دین اسلام می‌گرویدند و زبان عرب را بر زبان مادری خود ترجیح می‌دادند، بدان جهت بود که عدل و دادی را که از آن عربهای فاتح می‌دیدند، مانندش را از زمامداران پیشین خود ندیده بودند. تاریخ این مطلب را ثابت کرده که ادیان به زور شمشیر پیشرفت نکرده‌اند**».[3]

اگر فاتحان ایران، مردم این سرزمین را همچون حیواناتی که شما نام بردید! می‌خواندند، آیا کسی از این مردم آیین خود را رها می‌کرد و به اسلام می‌گرایید؟ **مالَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُون؟!** چرا نمی‌خواهید این مسئلهٔ روشن را دریابید؟!

۱- تاریخ الیعقوبی، اثر احمدبن أبی یعقوب، ص ۱۱۰، چاپ بیروت، مقایسه شود با ترجمهٔ آن به قلم دکتر محمّد ابراهیم آیتی، ج ۱، ص ۵۰۴.

۲- تولّدی دیگر، ص ۴۶۲.

۳- تمدّن اسلام و عرب، اثر گوستاولوبون، ترجمهٔ هاشم حسینی، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.